

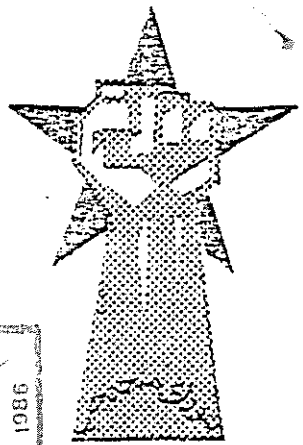
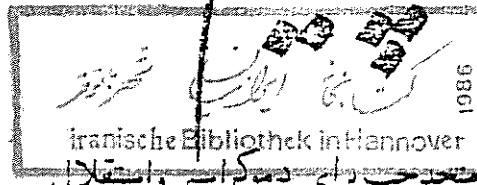
Postlagerkarte
Nr: 076287 A
5600 Wuppertal 1.
W. Germany

آلبوستر

سام آزار فوق العاده

شماره ۴

دوره اختیاتی



۳ مهرماه ۱۳۶۰

نشریه شورای متحدپ برای دموکراسی و استقلال

ضرورت جمهوری دموکراتیک

استبداد: خصیه ماهوی رژیم

(نگاهی به ارکان جمهوری و تزیهای انحرافی موجود)

موج اندامها دادند دارد. اما نه تنها مقاومت مردم در رحم شکسته نشد بلکه کوجه ها و خیابانهای شهرها، گریستانهای مختلف سراسر ایران شاهد اوج تنفر روزافزون مردم نسبت به رژیم ددمنش حاکم است. دیگر برای همگان روشن شده است که گشتار دستجمعی جوانان مبارز وحشی انفرادی و قایرین گره از کار رژیم نکشود و نمی کشاید. اگر قرار بود سکوت گریستان با کشتار جنگانی برپین ما حاکم شود، گریستانها بدستل نهایش تفرودم بدل نمی شد. اگر قرار بود مردم تمکین کنند و صفوف مبارزه درهم بشکند، این همه اندامهای دستجمعی و تیپبارانهای خیابانی اسبقت تبلیغ جاسوسی و نمایش قدرت استبدادی رژیم می دادند. خللی در مقاومت و مبارزه ایجاد کند. فوج گشتی های خیابانی، دستفروخته مردان مسلح آماده شکار جوانان چه کرد و اند کفر رژیم اینگونه آنها شکن است و کشتار رابی و قفاد امفی دهد؟ اگر سر و اقتدیت جامعه غیرمؤثر بودن کشتارهای کسور و دستجمعی را نشان داد، چرا قدرت حاکمه راه حل دیگری نمی اندیشد؟ این شاید سوال هزاران هزار انسان باشد که با همه وحشت خود و کوشش برای بیطرف ماندن از خود کرد و اند. جواب این سوالها بنیه در صفحه ۲

"بشریت باید چنان وظایف را برای خود معین سازد که قادر به حل آنهاست"

کارل مارکس در نقد اقتصاد سیاسی

جامعه ما و مبین عزیزنیاکان و نسل امروزمان دستخوش بحرانهای عمیق و آستان تحولاتی سرنوشت ساز است. یاسرنگونی سریع رژیم وحشی خمینی و گذار به درانی دموکراتیک، برای احیای هستی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی توده های مردم، و تثبیت حقوق انسانی، آزادیهای سیاسی و جایگاههای اجتماعی، و یاسقوط به ورطه د هشتاکی از تخریب و تجزیه، ویرانی و انهدام. تجدید و ابستنی همه جانبه و تسلیم در خفت و ذلت مقابل استیلاگران جهانی، سرنوشت محتوم فرض و م است. با آنکه هنوز خطوط اساسی و د قایق طرحهایی که قصد تحمیل بر مردم مارادارند معین نیست، لکن تجربه سسال اخیر برای هر ایرانی آزاد موافق و مالا " برای چپ دموکرات، روشن ساخته است، که نه انحصارگران دولت سالار شوری و نه کارگزاران انحصارات سرمایه داری آمریکا با ایرانی آزاد و آباد و مستقل سر سازگاری ندارند. هم چنین پشتیبانی آشکار و پنهان حکومت انگلستان از رژیم خمینی، نشان داد که جرثومه خودکامگی و شادی یعنی ولایت فقیه، هم مشرق و همه قسرب ۳ شکل دارد.

اما در ایران ستندیده، مشعل آزاد یخواهی و بهروزی زحمتکشان خاموش نشد. نبرد در یاد لان نوجوان و آوای پیکار نسل رزمنده گونی، نوید بخش فردای پیروزی برای ضحاک مذ هب است. اکنون طلایه آن نظامی که باید مارا از این گرداب مهیب به ساحل نجات برساند پیدا است: جمهوری دموکراتیک! اما در این شبگاه پیش از پیروزی، اضطراب از جامعه، بانشرانی درباره برخی درک و دریافتهای واژگونه از بنیه در صفحه ۲

درباره پلورالیسم فکری

در شماره قبل، مسئله "پلورالیسم سیاسی" در جامعه رابرسی کردیم و نشان دادیم که تحقق پلورالیسم سیاسی نیازمندیهای جامعه ماست، نیازی که از واقعیات جامعه، یعنی موقعیت سیاسی و مشخصات زیربنائی ویرمائی جامعه سرچشمه می گیرد. در نوشته مورد بحث، رابطه ناگسستی میان پلورالیسم سیاسی و پلورالیسم فکری را خاطرنشان ساختیم. گفتیم که برقراری پلورالیسم سیاسی میسر نیست مگر آنکه پلورالیسم فکری در جامعه وجود داشته باشد.

بنیه در صفحه ۲

درباره پلورالیسم...

بنیه از صفحه ۱

لیکن پلورالیسم فکری مفهومی بس وسیع و ضرورتی همه جانبه تر دارد. در این نوشته کوتاه این مطلب را بازمی شکافیم.

پلورالیسم فکری، پذیرش اصل ضرورت تنوع اندیشه ها، مجاز شدن موجودیت آنها، اجازه دادن به بروز و رشد ایده ها و برداشت های مختلف در جامعه و میدان دادن به برخورد اندیشه ها است. رشد و تعالی يك جامعه، با درجه آزادی اندیشه و برخورد آزاد اند آنها متناسب است و متقابلاً، آزادی اندیشه عامل و انگیزه ای برای رشد و تکامل سریع تر جامعه است.

استبداد...

بنیه از صفحه ۱

در موقعیت و ماهیت رژیم حاکم نهفته است. قهر "مکتبی" رژیم حاکم تاکتیکی برای مقابله با مخالفان نیست، جوهر ماهیتی این رژیم است. اگر در سرتاسر ایران، حتی يك صدای مخالف بر نمی خاست باز رژیم حاکم مردم را بحال خود رها نمی کرد، بخاطر کم کاری، مسکرات، حجاب، موسیقی و شادی، البسه و نوع آرایش، این یا آن رفتار غیر مکتبی به آنها هجوم می برد، آنها را بدم می کشید، به خانه و کاشانه شان تجاوز می کرد و آنها را به قتل می رساند. اگر همه مردم در سوراخهای خود می خزیدند و کلمه ای علیه د ولتداران جمهوری اسلامی بر زبان نمی آوردند، باز دوستایان رژیم، بخاطر سکوتشان، بخاطر معاشرت هایشان بخاطر نوع خورد و خوابشان، آنها را از سوراخهایشان بیرون می کشیدند و مجازات می کردند. حمله روزانه به خانه های "مشکوک" فامیلی تحت عنوان ظن خانه تیمی، حمله زنان در ادارات و بانکها به دلیل البسه و آرایش، هجوم به جوانان در خیابانها و پارکها با اتهام رفتار غیر اسلامی، ماشین گردیها و حمله به میهمانیها همه و همه نمایانگر ماهیت واقعی رژیم حاکم است. این اعمال قهر استبدادی و همه جانبه نشان می دهد که تا این رژیم پابرجاست، تجاوز و نامرد می، قتل و جنایت ادامه خواهد یافت. حقایق روزانه نشان می دهد که برای رژیم حاکم همه مردم گناهکارند و شامل قرارداد های قصاص رژیم می شوند. مبارزات و مقاومتها باعث شد که رژیم نتواند برنامه "قصاص" و تجاوز روزانه به همه خانه ها و همه افراد و عابرین خیابانها را به شدت که مایل بود اجرا کند. این مبارزات و مقاومتها بسیاری از مردم را از تجاوز این داشت و نه اینکه آنها را در خطر تجاوز قرارداد، به چند ماه پیش بیاندیشیم، پاشیدن اسید به صورت زنان، تصفیه های ادارات و خانه گردیها رابه یسار آوریم مطلب برایمان روشن می شود.

بشری است. بصارت د پلورالیسم فکری هم نشانه پیشرفت جامعه و هم عاملی در جهت رشد تمام جامعه است.

رشد و شکوفائی اندیشه، علم، هنر، ابتکار و دریک کلام شکوفائی بشریت جز از طریق پلورالیسم فکری در جامعه میسر نیست. با وجود پلورالیسم فکری، که یکی از مولفه های دموکراسی در جامعه است، انسان اجتماعی خود را بازمی یابد و ارزشهای بشری خویش را بازمی شناسد.

چه چیز، به جز برخورد آزادانه اندیشه ها و به محك بنیه در صفحه ۳

برخی از نیروهای همکار د ولتیار که با شعاع و رشکته ضد امپریالیست بودن د ولتداران می خواهند همکاری شرم آور و نوکرمآبانه و خیانتکارانه خود را توجیه کنند، تبلیغات فریب آمیزی را آغاز کرده اند. آنها می خواهند به بسیاری مردم نا آگاه بقبولانند که علت خشونت رژیم، اعمال خشونت از جانب مبارزان است. آنها که مامورند و معذور می خواهند گناه اعداها، خانه گردیها، آتش زدن کتابها، کشتار عابرین در خیابانها را به گردن مبارزان بیاورند. این دروغگویان که خود را کم حافظه جامی زنند نمی گویند که اخراج کارگران، پاکسازی کارمندان، دستگیری دستجمعی مخالفان و آزاد یخواهان، حمله و کشتار در دانشگاهها، بستن و آتش زدن روزنامه ها، سنگسار کردن زنان و مردان و هزار جنایت روزانه از جانب رژیم همه پیش از آغاز مقاومت و مبارزه مسلحانه خیابانی بود هاست. پایه استدلال این حضرات چاکر که منتظر موقعیت اند تا خود بجای د ولتداران جمهوری اسلامی بنشینند و همکاری و همپائی امروزشان با جنایتکاران برای قدرت یابی فردایشان است، اینست که هر که اعتراض و مبارزه کند محکوم به مرگ است. این اصل "اخلاقی" پایه فکری همه مرتجعان در مانده و مستبد یسن جنایتکار است.

رژیم حاکم از همان ابتدای قدرت گیری به سرکوب و حشیانه حقوق و آزاد یهای دموکراتیک و به کشتار دستجمعی کرد و ترک، ترکن و فارس آغاز کرد و هر لحظه که قدرت لازم را در اختیار داشت به شدت عمل افزود. این رژیم زبانی جز قهر و سرکوب نمی شناسد، ماهیتی جز استبداد و تجاوز ندارد و تنها مبارزه و مقاومت است که راه نجات میهن ما از بخت سیاه و ضد تاریخی رژیم حاکم است. بار د یگرمی گوئیم برای سردمداران رژیم حاکم تجاوز، سرکوب، جنایت يك تاکتیک مبارزه با مخالفان نیست، اجزاء اساسی ماهیت اوست.

بورژوازی محدود سازند. آنان مجاز نیستند که در قلمرو دموکراسی و آزادی اندیشه، از بورژوازی عقب تر باشند. بعکس، آنان موظف اند، دموکراسی و آزادی اندیشه و بیان را به درجه‌ای به مراتب بالاتر و با کیفیتی عالی تر از آنچه در حد و توان بورژوازی است برای جامعه طلب کنند و تأمین نمایند.

زیرا، آزادی اندیشه، هرچه وسیع تر باشد به نفع جامعه و در درجه اول به نفع زحمتکشان و طبقه کارگراست و سرکوب اندیشه، حتی سرکوب اندیشه بورژوائی و از آن فراتر، مذهبی، تحت هر عنوان و توسط هر کس صورت گیرد و زیر پرچم هر ایدئولوژی و مکتبی انجام شود به زیان زحمتکشان است. وجود اندیشه‌های گوناگون، نه تنها مضری حال طبقه کارگر و زحمتکشان نیست، بلکه برای آنان ضروری است.

فرایند پیدایش و رشد یک ایدئولوژی، فرایند برخورد اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌هاست. پس یک ایدئولوژی در رابطه با تکامل اجتماعی جامعه و پیدایش و رشد و تکامل طبقات جامعه، مقدم است بر متدین ایدئولوژی حاکم و در تقابل و مبارزه با آن نطفه می‌بندد، رشد می‌کند و منسجم می‌شود.

مارکسیسم در تقابل با ایدئولوژی بورژوائی بوجود آمد، در مبارزه با آن رشد کرد و قوام یافت. مارکسیسم در زمینه‌های مختلف (اقتصاد، فلسفه، تاریخ...) هم ادامه منطقی نقطه نظرهای بورژوائی، و هم نافی آنان بود. در نفی و نقد ایدئولوژی بورژوائی مارکسیسم قوام یافت نه در کنار گذاردن یا سرکوب آن. تاریخ تکامل مارکسیسم گواه آنست که مادام که این اندیشه در برخورد با اندیشه‌های دیگر قرار داشت، یعنی در موضع نقد و تغییر و در موضع انقلابی بود (نفی یا الکتیکی)، تکامل یافت، رشد کرد و به ابعاد جدیدی دست یافت و زمانی که تحت نام مارکسیسم از برخورد آزادانه اندیشه جلوگیری بعمل آمد و به اصطلاح "اندیشه بورژوائی" مورد سرکوب قرار گرفت، (نفی مکتبی) هنگامی که مارکسیسم نه برای نقد و تغییر بلکه به منظور توجیه و تأیید بکار گرفته شد، از حرکت تکاملی و رشد خود باز ایستاد و متحجر شد. در حالت اول مارکسیسم از موضع انقلابی عمل می‌کرد و در حالت دوم از موضع محافظه کارانه و کنفورمیستی.

می‌گوئیم تحت نام مارکسیسم، زیرا خود مارکسیسم محصول برخورد و نفی یا الکتیکی ایدئولوژیهای بورژوائی است و بنابراین نمی‌تواند در جوهر خود سرکوب کننده اندیشه‌های دیگر باشد. بدین ترتیب روشن است که مارکسیسم، بعنوان آنتی تزايدئولوژی های بورژوائی، نمی‌تواند بدون وجود این ایدئولوژی های مخالف به موجودیت خود ادامه دهد و وجود آن.

تجربیدن آنها در برابر وسیع ترین توده های مردم، می‌تواند معیاری باشد برای جدا ساختن سبزه از ناسره، علی از غیر علی و درست از نادرست؟ چه چیز، به جز برخورد آزادانه اندیشه‌ها، می‌تواند به کنار گذاردن و طرد نظرات نادرست منجر شود؟ و بالاخره چه چیز، به جز برخورد آزادانه اندیشه‌ها، می‌تواند موجب تصحیح و تکمیل نظرات درست شود، آنها را قوام بخشد و دخیل دهد؟

-۱-

لیکن نیروهای چپ سنتی که بطور اعم اهمیت است دموکراسی برای جامعه را به درستی درک کرده‌اند، درباره بلورالیزم فکری نیز موضعی مخالف و حتی خصمانه دارند. چپ‌های ما، پیاد اصلی سوسیالیسم را، که نجات بشریت از قید هرگز نیست و سرکوب است، بد و واژگونه دریافت کرده‌اند. آنان از این مفهوم که در جامعه طبقاتی، دموکراسی هم‌امری طبقاتی است برداشتی بغایت سطحی و مکانیکی ارائه می‌دهند و به نام مارکسیسم و سوسیالیسم از ضرورت سرکوب "اندیشه بورژوائی" صحبت می‌دارند. آنها، مارکسیسم و سوسیالیسم را چون چنانی که رسالت سرکوبی اندیشه و محابود ساختن آزادی را به عهده دارد تصور می‌کنند و همینطور مردم معرفی می‌کنند. و طبیعی و منطقی است که این "سوسیالیسم" جاذبه ای برای مردم نداشته باشد و آنان را برای تغییر شرایط و درگونی محیط زندگی بر نیانگیزد.

به اعتقاد ما، موضع مارکسیست‌ها در هر موقعیتی که باشند، باید دفاع پیش از آزادی بی قید و شرط اندیشه باشد. دفاع از دموکراسی و آزادی اندیشه برای نیرویی که در ایروسیمن قرار دارد، هنوز چندان مهم نیست. مهم تر آنست که در صورت کسب قدرت یا شرکت در آن نیز مدافع دموکراسی و از جمله آزادی اندیشه باشد، آنرا محترم شمارد، رعایت کند و مسط دهد. نیرویی که در ایروسیمن قرار دارد و خواهان دموکراسی و آزادی اندیشه و بیان است، اگر به هنگام کسب قدرت، تحت هر عنوان، آنرا محدود سازد، دموکرات حقیقی نیست و دفاعش از دموکراسی فقط شگردی است برای از میدان بدر ساختن رقیب در قدرت و نه بخاطر ضرورت دموکراسی و آزادی اندیشه برای پیشرفت جامعه. چنین دفاعی سالوسانه و قلابی است.

مارکسیست‌ها مجاز نیستند که از بورژوازی در قدرت بخواهند که آزادی بی قید و شرط اندیشه و بیان را در جامعه رعایت کند، لیکن خود به هنگام شرکت در قدرت، آنرا، برای هر نیرو و طبقه‌ای و از جمله برای

مضطرب به وجود مخالف آنست.

از سوی دیگر، وجود و برخورد اندیشه‌های مخالف به مارکسیسم، موجب تصحیح و تکمیل آن می‌شود. زیرا مارکسیسم، برخلاف تصورهای، یک شریعت تمام و تمام‌گیر قابل تغییر نیست. مارکسیسم نیز مانند هر ایدئولوژی دیگری در ریرتوانتقاد اندیشه‌های دیگر و بویژه اندیشه‌های مخالف و برخورد به مسائل جدید کبودهای خویش را جبران می‌کند، خود را مورد نقد قرار می‌دهد و تصحیح و تکمیل خود می‌پردازد و قدرت برخورد خویش را به جامعه افزایش می‌دهد. از این جهت نیز مارکسیسم موافق برخورد آزادانه اندیشه‌ها و پلورالیسم فکری است.

-۲-

چیز را برای مردم مورد توضیح قرار دهد و آنان را نسبت به عواقب انتخاب این یا آن راه آرایش آگاه سازد، لیکن چنانچه به حق حاکمیت مردم احترام می‌گذارد، مجاز نیست که بجای آنان تصمیم نهایی را اتخاذ کند. اتفاقاً، تنها در چنین صورتی است که توده‌ها با مقایسه و برخورد مستقل و تجربه مستقیم به آگاهی دست می‌یابند و قدرت برخورد مستقل و تمیز بت و خوب را کسب خواهند کرد، به مصالح خویش آگاهی خواهند یافت و از بروز اشتباهات بزرگ اجتناب خواهند شد. و تنها در این صورت است که به توده‌ها خدمت شده است. وانگهی، چنانچه آزادای برخورد اندیشه‌ها وجود داشته باشد، و توده‌ها حقیقتاً از آزادی کامل انتخاب برخورد آریاشند، کمتر از هر حالت دیگری امکان اشتباه از جانب آنان وجود دارد.

وجود پلورالیسم فکری، برای یک جامعه دموکراتیک از این جهت نیز ضروری است که تنها در صورتیکه هر فرد، گروه یا حزبی امکان ابراز آزادانه نظرات خود را داشته باشد و بتواند مردم را با نظرات خویش آشنا سازد، اکثریت و اقلیت در مورد مسائل کلی یا جزئی جامعه مفهوم حقیقی پیدا می‌کند. مادام که آزادی اندیشه و عقیده تامین نباشد، مادام که همه گفتنی‌ها امکان گفته شدن و شنیده شدن نداشته باشند و مردم با نظرات گوناگون صاحبان اندیشه آشنا نشوند، قادر نخواهند بود که عقیده و نظری را آزادانه و آگاهانه برگزینند و اکثریت و اقلیتی که در شرایط عدم وجود پلورالیسم فکری یا در شرایط محدودیت آزادی عقیده، تشکیل می‌شود، اکثریت و اقلیت حقیقی نیست. وجود و کارکرد صحیح نهادهای دموکراتیک و توده‌های نیز تنها بر مبنای پذیرش پلورالیسم فکری میسر است. یک نهاد دموکراتیک نظیر شوراهای اتمک در مدرسه، دانشگاه، محله، روستا و یا کارخانه باشد هنگامی حقیقتاً دموکراتیک است و دموکراتیک باقی می‌ماند که تمام اعضا آن از حقوق مساوی در ابراز عقیده و رای برخوردار باشند و هیچ فرد یا گرایش خاصی مجاز نباشد، فرد یا گرایش دیگری را به سبب اعتقادات و نظراتش از حقوق دموکراتیک خویش محروم سازد. در چنین صورتی است که نهاد مزبور بنا بر رای آزاد همگانی می‌تواند براراده جمع استوار باشد و سیاست متکی به آراء جمع را به پیش ببرد.

-۳-

از اینها گذشته، ما از آن دسته از چپ‌هاییکه خواهان سرکشی اندیشه بورژوازی و مخالفت پلورالیسم فکری هستیم، سوال می‌کنیم که معیار تشخیص اندیشه بورژوازی از "پرولتری" چیست؟

در جوهر پلورالیسم فکری اعتقاد و اعتماد به توده‌های مردم و احترام به حق حاکمیت آنان نهفته است. ظاهراً "کسانیکه مخالف پلورالیسم فکری هستند - و از جمله آن دسته از "مارکسیست" هائیکه سرکوب اندیشه بورژوازی را توصیه می‌کنند، نگران آن هستند که توده‌های مردم تحت نفوذ ایدئولوژیها و اندیشه‌های انحرافی قرار گیرند و به انحراف کشیده بشوند. به خاطر اجتناب از این انحراف، آنان سرکوب اندیشه‌های دیگر را توصیه و اجرامی کنند. اینان اعم از آنکه زیر پرچم اسلام عمل کنند یا بنام مارکسیسم - لنینیسم، از موضع قیومیت مردم و توده‌ها حرکت می‌کنند. یکی بعنوان "ولایت فقیه"، برای ممانعت از گمراهی گوسفندان خود، اندیشه‌های الحادی را مورد سرکوب قرار می‌دهد و دیگری بعنوان "پیشاهنگ طبقه کارگر" برای جلوگیری از رفتن توده‌ها به زیر پرچم بورژوازی به سرکوب اندیشه بورژوازی می‌پردازد. با سرکوب اندیشه هر دو آنها حق انتخاب آزادانه مردم و توده‌ها را از آنان سلب می‌کنند و به بهانه دلسوزی برای توده‌ها، حق حاکمیت، انتخاب و تصمیم‌گیری، یعنی طبیعی‌ترین حق انسان آزاد را مورد تجاوز قرار می‌دهند. مهم نیست که این تجاوز به حقوق ابدی این مردم با حتم نیت صورت می‌گیرد یا با سوء نیت و سالوسانه، آنچه مسلم است در این میان با سرکوب اندیشه‌های دیگر، با ممانعت در برخورد آزاد اندیشه‌ها، در حقیقت خود مردم مورد سرکوب قرار گرفته و محدود شده‌اند.

آری ممکن است که در مقاطع و زمانهایی مردم واقعاً راه اشتباه را انتخاب کنند، لیکن این هم حق مردم است که آزادانه اشتباه کنند و از اشتباهات خود بیاموزند. هر کس می‌تواند و وظیفه دارد که با ارائه اندیشه خود، با برخورد به اندیشه دیگران، همه

مترقی و انقلابی، از وجود آزادی بی قید و شرط اندیشه و بیان، زیان دید باشند.

اندیشه مترقی و انقلابی نیازی به سرکوبی اندیشه های دیگر ندارد، زیرا رشد آن، هنگامیکه آزادی اندیشه و بیان وجود ندارد، تأمین می گردد. بعکس اندیشه واپسگرا، عقب مانده و ارتجاعی تنها در صورت ایجاد محدودیت برای اندیشه های دیگر امکان ادامه زیست خواهد داشت.

اصولاً "نیاز به سرکوب اندیشه از کجا ناشی می شود و چه موقع اجزا می گردد؟ هنگامی که ایدئولوژی یا اندیشه ای قدرت و قابلیت اقناعی خود را از دست می دهد و نتواند مردم را اقناع یا تحریک کند، ضرورت اعمال سرکوب برای آن مطرح می شود. زیرا ادامه زندگی و حاکمیت از این پس در گرو سرکوب مستقیم اندیشه های دیگر و بستن دهان کسانی است که راه حل مقبول تری به مردم ارائه می دهند. اندیشه ای که در میان مردم پایگاه داشته باشد و مورد قبول آنان باشد، اعم از آنکه اندیشه ای مترقی یا ارتجاعی، انقلابی یا ضد انقلابی باشد، هنوز نیازی به سرکوب مستقیم ندارد. اما، روشن است که اندیشه ارتجاعی به ویژه در صورت وجود آزادی بیان، نمی تواند مقبولیت خود را در درازمدت حفظ کند، و در پی ازود افشاء خواهد گردید و از جانب مردم طرد خواهد شد بنابراین سرکوب اندیشه دیگران در بطن آن نهفته است و هر آینه قابلیت اقناع و تحریک خود را در میان مردم از دست می دهد، بهمان میزان که منزوی می شود. نیازی به سرکوب بیشتر و وسیع تر پیدا می کند. نگاهی اجمالی به رژیم های حاکم در کشورهای مختلف، اعم از کشورهای سرمایه داری غربی و یا "سوسیالیستی" و نیز کشورهای خودمان، موید این نظر است.

بنابراین ضرورت سرکوب اندیشه های دیگر نشانده ضعف اندیشه سرکوبگر است. وقتی اندیشه ناتوان است و از برخورد با می ماند، چماق بر صحنه ظاهر می شود. بعکس، قدرت یک اندیشه با وسعت آزادی ای که برای دیگرانند پشه ها قاتل است قابل سنجش می باشد. مارکسیسم، یعنی مارکسیسم انقلابی، پویا، زنده و منقد و نه "مارکسیسم" دکماتیک و کفوریست، بنابراین ماهیت خویش، گسترده ترین آزادی اندیشه و بیان را برای تمام اندیشه ها و ایدئولوژیها قایل است و این نشانه قوت است.

پذیرش پلورالیسم فکری در جامعه، موجب می شود که هراندیشه ای، بدون ترس و وحشت از سرکوب آنچه را که می خواهد آشکارا بیان کند و کمتر ضرورت می یابد که حرف خود را در پوشش دیگری ابراز کند. از این رو برخورد اندیشه ها با روشنی و وضوح بیشتری صورت خواهد گرفت و امکان دستیابی، مقایسه و

(خطاب ما چپ هاست، زیرا "مکتبی" های دیگر که جای خود دارند). مگر بر روی بعضی اندیشه ها اتیکتی نصب شده است که روی آن نوشته اند "ساخت بورژوازی"؟ مگر جز برخورد آزادانه و سیله دیگری برای تشخیص ماهیت اندیشه ها یافت می شود؟ و مگر راه دیگری برای انشاء نظرات ارتجاعی وجود دارد؟

وانگهی، مگر نمی توان با زدن برجسب بورژوازی به هراندیشه و نظری که مخالف نظر و منافع صاحبان قدرت باشد، از بروز و ابراز هراندیشه ای - حتی انقلابی ترین اندیشه ها، از قبل مانعیت بعمل آورد؟ مگر نه اینست که بهنگام نبود آزادی اندیشه، صاحبان قدرت دارندگان انحصاری معیار و محک تشخیص اندیشه های انقلابی و ضد انقلابی هستند؟ کدام تضمین وجود دارد، که در صورت نبود آزادی اندیشه، هر فکری و نظری، مورد سرکوب قرار نگیرد و طرح نشده طرد نشود؟ مگر تاریخ صدها و هزاران نمونه تصفیه فیزیکی و سیاسی انقلابیین و اندیشمندان را، کعبه همین بهانه ها سرکوب شده اند، ارائه نمی دهد؟

آنان که سودای سرکوب اندیشه را در سر می پرورانند و به پلورالیسم فکری و تنوع اندیشه اعتقاد ندارند بهتر است قدری تأمل کنند و تصویر جامعه آینده مورد نظر خویش را در آئینه کشورهای "سوسیالیسم واقعی" موجود بنگرند. ببینند که اعمال این روش تاجه حد مانعی بر سر راه رشد و شکوفایی این جوامع، چه در زمینه فرهنگی و چه در قلمرو تولید و مناسبات اجتماعی شده است. لهستان را ببینند که چگونه تحت عنوان حکومت پرولتاریا، دهها میلیون کارگر را از ابتدایی ترین حق خویش، یعنی حق ایجاد سندیکا های مستقل و آزاد، حتی که حتی در جوامع سرمایه داری کلاسیک غیر قابل تجاوز است، محروم می سازند و تلاش میلیونها زحمتکش و روشنفکر را برای آزاد زیستن مورد سرکوب قرار می دهند. ببینند که چگونه با مخالفین سیاسی و صاحبان اندیشه و عقیده، از هر موضعی که باشند، همچون دیوانه ها رفتار می کنند و به آسایشگاههای روانی شان می فرستند.

برخلاف نظر مخالفان پلورالیسم فکری وضاد بیان سرکوب اندیشه های انحرافی و بورژوازی، در صورت عدم وجود آزادی اندیشه و بیان، همواره ضد انقلابی ترین و ارتجاعی ترین اندیشه ها، تحت پوشش افکار انقلابی خود راجازده و با جار و جنجال و جوسازی بر مردم حکومت کرده اند. بهترین محیط و زمینه برای غلبه اندیشه های ارتجاعی، اتفاقاً در صورت نبود آزادی بی قید و شرط اندیشه و بیان فراهم می گردد. هرگز در تاریخ نمونه ای یافت نمی شود که اندیشه های

انتخاب برای مردم با سهولت بیشتری فراهم خواهد شد. نبود آزادی حقیقی اندیشه و بیان، چه مشکل مصنوعیت و سرکوب مستقیم و چه از طریق ایجاد جو هیستریک و ارباب موجب می شود که منافعی مختلف و متضاد و اندیشه ها و افکاری که مدافع اینگونه منافع متضاد هستند، با زبانی مشابه و تحت یک چارچوب و یک "مکتب" واحد بیان گردند. "مکتب" حاکم، با سرکوب اندیشه های دیگر، شرایطی را فراهم می سازد که فرصت طلبانه ترین اندیشه ها با مخفی نمودن خویش پشت مکتب حاکم و با استفاده از جو ارباب که پدید آورده است، مقاصد واقعی خویش را پنهان سازند و به پیش ببرند.

* * *

-۴-

عدم پذیرش پلورالیسم فکری برای اندیشه ها و ایدئولوژیهای ارتجاعی و غیرمترقی، امری طبیعی بنظر می رسد. سؤالی که اکنون مطرح می شود این است که چرا بسیاری از چپ های ما که ظاهراً به مارکسیسم اعتقاد دارند، نیز مخالف پلورالیسم فکری و آزادی اندیشه اند؟ پاسخ را باید در عوامل تاریخی و اجتماعی جستجو کرد.

سلطه استبداد چند هزار ساله بر جامعه ما، محل چندان برای آزاد اندیشی و آزادی اندیشه ای نگذاشته است. اعمال سرکوب از جانب حکام و پذیرش و تحمل سرکوب توسط مردم، سنتی ریشه دار است. استبداد ترس و وحشت از ابراز عقیده و نظر، پنهان ساختن عقاید و افکار و دست بالا ابراز آن در لاف و به شکل سمبول از مشخصه های فرهنگی و ادبی جامعه ما است. رشد و تکامل ناکافی جامعه و سطح نازل فرهنگی زمینه اصلی وجود این سنت است. چپ های ما نیز به عنوان بخشی از جامعه از تأثیر نفوذ فرهنگی آن در امان نبودند.

از آن گذشته منبع اصلی تغذیه چپ ایران، نه مارکسیسم مارکس، نه مارکسیسم پوپا، زنده و منقد، بلکه "مارکسیسم" مسخ شده، توجیه گرا و کفور میستی دهه های ۳۰-۵۰ قرن حاضر در روسیه شوروی است. خود این تمایل چپ های ما به تغذیه از این منابع و نمایندگان برجسته این نوع "مارکسیسم" معنی دار است و باز زمینه های فرهنگی جامعه ارتباط دارد. نیاز به سرکوب اندیشه، در "مارکسیسم" کفور میستی، که حرفی برای گفتن ندارد، قدرت اقناعی خود را از دست داده است و در عرصه اندیشه ناتوان است کاملاً طبیعی بنظر می رسد.

تلیخات و القاعات و جوسازیهای حزب توده با

استفاده از همان "مارکسیسم" توجیه گرا و کفور میستی نیز در رکشل گرفتن از همان نیروهای چپ و سبک کار و روشی که آنان اختیار کردند مانند تأثیر قابل توجهی داشته است. حزب توده با استفاده از زرادخانه ایدئولوژیکی "مارکسیسم" کفور میستی، موفق شده است هم در میان چپ ها و هم در میان سایر نیروهای سیاسی، آنتی دموکراتیسم خود را تا حدی نفوذ دهد. دفاع وی از رژیم جمهوری اسلامی، علاوه بر جنبه های سیاسی و تاکتیکی، در این نیز نهفته است که درباره استبداد و سرکوب با آن نزدیکی و توافق دارد، یعنی از نقطه نظرایدئولوژیک استبداد و سرکوب برای وی، قابل پذیرش، قابل توجیه و قابل دفاع است.

از حاشیه به متن بازگردیم. نیروهای چپ ایران، بنا بر درک غیروکراتیک و به پیروی از سنت های سکتاریستی، نه تنها، تحت عنوان ضرورت سرکوب "اندیشه بورژوازی"، پلورالیسم فکری را در جامعه نمی پذیرند، بلکه هرگونه تنوع فکری را در میان نیروهای چپ و یادردون گروه های خود نیز مجاز نمی دانند و با انواع برجسته ها مورد سرکوب قرار می دهند. هر فکری عقیده و نظر سیاسی و شوریک مخالف با نظر رهبری گناهی نابخشودنی محسوب می شود و اجازه بروز خارجی نمی یابد. از این روی هیچ بحث و گفتگوی خلاق، نه در میان گروه ها و نه در درون آنها پیدا نمی گیرد و همین امر مانع بزرگی بر سر راه شکوفایی گروه ها از لحاظ نظری است و آنان را به انجماد و تحجر می کشاند، همچنانکه گشاند هاست. در شرایطی که اقلیت های نظری - حتی با پذیرش اجرای نظر و سیاست اکثریت - امکان طرح بیرونی و آزادانه نظرات خویش را نداشته باشند، کاملاً طبیعی است که افراد خوش قریحه و صاحب فکر یا مورد تصفیه قرار گیرند و یا کاره گیری کنند. آنچه در گروه های مزبور باقی می ماند و امکان بقا می یابد، کسانی هستند که از سیاست، تعهد نبالهری کورکورانه از نظر رهبری رها دارند و همان عمل کنند. این طرز برخورد فقط می تواند کفور میسم را رشد دهد. سطح نازل شوریک و سیاسی گروه ها محصول طبیعی چنین وضعیتی است. نگاهی گذرا بنوشته ها و روزنامه های گروه های چپ، که اغلب فاقد فکرواندیشه نو و عمیقی هستند و سراسر انباشته از کلیشه های کهنه، زنگ زده و تاریک، شکست خوردن های هستند، گواهی روشنی بر سطح نازل آنان است. ناتوانی گروه ها در نزدیکی اتحاد یا وحدت - علاوه بر علل گوناگون داخلی و بین المللی - از جمله در اینست که آنان قادر نیستند وحدت و اتحاد را در تنوع جستجو کنند و تحقیق بخشند و معکس با درکی فرمالیستی در جستجوی وحدت کلمه خویش اند.

ضرورت جمهوری دموکراتیک

بقیه از صفحه ۱

د موکراتیک اسلامی و... عناوین فراوان درجریانند ولی گوئی واژه‌ها نیز در تلاطم شدید ناشی از بحران زیر و رو شده‌اند و معانی خود را از دست داده‌اند. آیا به واقع "جمهوری" از جانب سازمانها و نیروهای سیاسی چپ و ملی و اسلامی دریافتی سنجیده می‌افتد؟

واژه "جمهور" به معنای همگان و توده مردم است و حکومت جمهوری در فرهنگ سیاسی به حاکمیت مستقیم و یا غیرمستقیم مردم گویند. ارکان این حکومت قرنیه است که شناخته و مقبول اند یسند ان و برگزیدگان جوامع گوناگون قرار گرفته‌اند. اول اینکه در "جمهوری" منشأ حکومت و قدرت سیاسی مردم می‌باشند. حاکمیت ملی چکیده این اصل است و اساس انتخاب آزاد در تمام سطوح می‌باشد. اصل انتخابات از ارکان جمهوری است. دوم اینست که جمهوری بدین دموکراسی و پلورالیسم سیاسی و آزادی توخالی و فزینی بیش نیست. جمهوری هنگامی در تاریخ تمدن بشریت به معنی مدرن آن پابند عرصه وجود گذاشت که شرایط اجتماعی برای نفی دیکتاتیکسی سیستمهای استبداد فردی و جمعی (کلیسائی) فراهم شد بود. جوامع اروپائی به درجه پیشرفته‌ای از رشد نیروهای موده و پیدایش افکار و اندیشه‌های مطلوب و بالنده آن نقل شده بود و سدره تکامل همانا مناسبات تولید، ماقبل سرمایه‌داری و نظامهای سیاسی خود کامیونند. پیکارهای طولانی که زحمتکشان و بخصوص طبقه کارگر در صفوف مقدم آن می‌جنگیدند، تضادهای آشتی ناپذیر را به نفع ترقی و پیشرفت حل کردند و ارکان جامعه مدرن را پی افکندند. دموکراسی سیاسی و جمهوری، دستاورد این پیکارها بود. از سال ۱۷۸۹ تا ۱۸۳۰..... انقلابات بورژوائی بدست کارگران صورت گرفته است و همین ها بودند که در ۱۸۴۸ جمهوری را روی کار آوردند (انگس - مقاله کارگران اروپائی) اینکه بورژوازی رشد یافته، متشکل و باسیاست و فرهنگ اروپائی در این جمهوری‌ها به قدرت غالب نائل شد، بنایش بر بنیادهای اقتصادی و مناسبات مسلط بورژوائی جامعه و تناسب قوای مساعد برای وی استوار بود. اما در فرآیند همین دوران نیز اقصای و طبقات زحمتکش جامعه، از اسارت و بندگی بی‌حق و حقوق دوران ماقبل بدآمده بجایگاههای روشن و با حقوق مرمی جدید یافتند و به گفته مارکس طبقه کارگر در این روند بود که "طبقه‌ای برای خود" شد. اما بارسیدن بورژوازی بهاریکه فرمانروائی دولتی، دموکراسی سیاسی در معرض تحدید و تبعیضات جدیدی قرار گرفت، و از آن پس پیگیرترین مبارزان

جمهوری و کم و کیف ارکان و خصوصیات آن، در آمیخته است. گوئی رزندگان تمامی جنبه‌ها، نرست اندیشیدن و کنگاش طرحهای هستی اجتماعی و حیات سیاسی آینده را نیافته و تسهادر اضطرار شرایط، و به اتکای آنچه که از قبل می‌دانسته‌اند، و کم توجهی به آنچه نیاز مبرم کنونی جامعه است، بد تبلیغ و ترویج "آلترناتیو"های خود مشغولند! جمهوری کارگران و دهقانان، جمهوری مکتبی و توحیدی، جمهوری

خلاصه کنیم. مانشان دادیم که تکامل و شکوفایی جامعه، منوط به وجود آزادی اندیش و بیان یعنی پلورالیسم فکری است و هرگونه قید و شرطی برای تحدید آزادی اندیشه به دستاویزی برای سرکوب اندیشه‌های مترقی بدل خواهد شد.

روشن است که پذیرش پلورالیسم فکری، در عین حال به معنای پذیرش آزادی وجود ابزارهای لازم برای طرح اندیشه یعنی آزادی قلم، بیان، اجتماعات، احزاب، کانونها و محافل سیاسی، صنفی، فرهنگی، هنری، علمی و غیره است.

ممکن است این نظر که چپ‌ها همیشه و از جمله در دوران سوسیالیسم باید خواهان آزادی کامل اندیشه و آزادی کامل حزب برای همه و حتی برای بورژوازی باشند از نظر چپ‌های سنتی، الحادی به نظر رسد، زیرا بالگوهای پیش ساخته و تاریک شکست خورده آنان انطباق ندارد. ما از بحث و گفتگو، ارائه دلیل و مراجعه به تجربیات تاریخی در این زمینه استقبال می‌کنیم، ولی از این همپاکی تداریم که ماشین برجسب زنی عده‌ای که در قلمرو اندیشه توان مقابله ندارند، طبق معمول و مرسوم بکار افتد و چپ و راست برجسب‌های بورژوائی و لیبرالی به نظرات مابکوبند.

مبادرس آموزی از تجربیات تاریخی موجود، بورژوا شکست ساختمان سوسیالیسم در کشورهای "سوسیالیستی"، اعتقاد داریم که ساختمان سوسیالیسم تنها از مسیر پلورالیسم فکری می‌گذرد، به این دلیل ساده که سوسیالیسم دستورالعملی نیست که از قبل توسط عده‌ای تدوین شده باشد و مردم فقط ملزم به اجرای این دستورالعمل باشند، بلکه مجموعه‌ایست از کنش‌ها و واکنش‌های متقابل که در حرکت پیویای مردم، در برخورد آزاد اندانده‌ها و در بررسی و نقد مداوم پراتیک خود و دیگران، امکان تحقق می‌یابد.

امید

۶۰/۷/۱۱



ارتقاء دهد. اینکه هر جامعه‌ای در شرایط مشخص تاریخی خود، به چه حکومتی دست می‌یابد و قادر به استقرار چه نوع جمهوری است، تنبیه تبلیغ اندیشه ای و ترویج ایده‌ها مربوط نیست، بلکه مهم‌تر و ضروری‌تر در تحقق هر ایده، شرایط خاص اجتماعی و تناسب واقعی نیروهای فعال اقشار و طبقات آن جامعه می‌باشد: "کافی نیست که ایده بر تحقق خویش پافشاری کند، بلکه این واقعیت است که باید ایده را بطلبید" (مارکس - در نقد بر فلسفه حقوق هگل)

* * *

در میان طیف وسیعی که از جمهوری سخن می‌گویند هر جریان مروج درک و طرح خاصی از "جمهوری" است که برخی از این تزه‌های انحرافی هیچگونه تراثی با جمهوری به معنی و مفهومی که اشاره کردیم نداشته بلکه عملاً "ضد جمهوری" می‌باشند:

۱- تر جمهوری خونتا (یا حکومت "جمهوری" نظامی) گرچه مبلغین این تریه نشر و ترویج رسمی و نامشروع و نشان مبادرت نمی‌کنند، ولی در هر فرصتی می‌کوشند به مردم گرفتار در ناامنی و افقتشاش و مصیبت‌های گوناگون اینطور القا کنند که "جمهوری بلی! ولی آن جمهوری که نظم و نسق داشته باشد، و امنیت و قانون حاکم باشد، و در ایران جز ارتش چه کسی می‌تواند نظم برقرار کند؟" اینگونه تبلیغات در واقع امر چیزی جز هواداری از تر امپریالیستی دیکتاتوری نظامی به لباس "جمهوری" نمی‌باشد. کسانی که این فکرات رجاعی را دامن می‌زنند از سوئی از فرمان مجدد انرژی انقلابی مردم ورشد و توسعه سازماندهای اپوزیسیون در هراس شدید می‌باشند و از سوی دیگر مایلند از طریق این "راه حل" تکیه‌گاه بین المللی قدرتمندی دست و پا کنند، تا ضعف و بی‌مقداری سیاسی خود را در داخل، از آن راه جبران کرده و در سیاست ایران بار دیگر به جاده مقامی برسند. این تز و تبلیغ در میان سیاست‌بازان ناسیونالیستهای ضد کمونیست و بان ایرانیست‌های چهره عوض کرده و بخشهایی از تجاربزرگ غیرملی، حامیان پروپا قرض دارد، ولی آیا اصولاً چنین اوهامی در ایران کنونی مایه‌ای که این ارتش دچار آنست شانس تحقق دارد؟ بنظر ما، خیر! به این دلیل که ارتش برای نشستن به اریکه "جمهوری" انسجام و استحکام کافی ندارد. و با توجه به راه‌حلهای سیاسی و دموکراتیکی که پیش پای ماست وظیفه نیروهای ترقی‌خواه و انقلابی مبارزه با تزه و طرح،

دموکراسی و آزادی سیاسی تنها همین اقشار و طبقات تولیدگر و مخصوص طبقه کارگری باشد. اندیشمندان و راهبران بزرگ نهضت کارگری پیوسته بر این درس تاریخی که دموکراسی سیاسی و جمهوری دموکراتیک نیاز عاجل زحمتکشان و پیش شرط هر فرآیند متعالی بعدی است مکرراً تأکید نموده‌اند: "بدون آزادی سیاسی نه یک انکشاف کامل نیروهای مولده در جامعه جدید بورژوازی، نه یک مبارزه طبقاتی آشکار و آزاد، نه یک روشنگری، تربیت و آموختن پرولتاریا قابل تصور است. به این دلیل پرولتاریائی که صاحب آگاهی طبقاتی است همواره وظیفه خود می‌داند که مبارزه‌ی قاطع برای آزادی کامل سیاسی و انقلاب دموکراتیک بکند" (لنین جلد ۸ - ص ۱۳۵ آلمانی)

اصل دیگر "جمهوری" تنظیم و تمهیدات سیاسی است که از تمرکز خارج از کنترل قدرت و استحاله دیکتاتور منشانه آن مانع شود: یعنی تفکیک و تقسیم قوا و قدرت، از طریق انطباق اصول کلی این طرح با شرایط و نیازهای مشخص جامعه مربوطه بنابراین "جمهوری" که در انحصار یک حزب یا یک قوه سیاسی - نظامی یا یک گروه وفرد باشد، ضد جمهوری است. جوهر جمهوری دموکراتیک، برد مومراسی سیاسی و بویژه بر مهم‌ترین اصول آن یعنی انتخابات همگانی تفکیک قوا و جلوگیری از تمرکز قدرت استوار است و فعلیت آن مستلزم مبارزه مداوم زحمتکشان مخصوص طبقه کارگر و نیروهای سیاسی دموکرات، انقلابی و سوسیالیستی جامعه می‌باشد. خطراتی که جمهوری دموکراتیک را در معرض تهدید و نیستی و استحاله قرار می‌دهند، بسیارند و هر یک در شرایط ویژه ای می‌توانند در صورت شکست نیروهای مردم، جمهوری را تبدیل به "ضد جمهوری" کنند: پیدایش انحصارات سرمایه که در عرصه سیاسی خارج از کنترل عمومی کار می‌کنند و در شرایط بحرانی سرمایه‌داری گرایش به نفی دموکراسی سیاسی و استقرار دیکتاتوری خشن دارند، رشد بوروکراسی دولتی بطریقی که از جانب مردم قابل تصفیه و بازرسی نباشد، خودسری قدرت‌های اجرائی و بخصوص بخش ارتش و پلیس سیاسی، سیطره جوئی حزبی فراگیر و ضد دموکراتیک، و بالاخره پیدایش نهضت‌های مذهبی قشری، مهم‌ترین این خطرات می‌باشند. از سوی دیگر رشد تضادهای اجتماعی همراه قدرت‌گیری سازمان‌یابیهای مترقی و انقلابی کارگران، روشنفکران و سایر نیروهای ترقی طلب می‌تواند در روند انقلابی، جمهوری دموکراتیک را که برد مومراسی غیرمستقیم سیاسی متکی است به جمهوری شورائی و دوره جمهوری مستقیم تولیدگران

عرضه سیاست حکومتی، بارد یگز سازمانها و تشکلات نویای سیاسی ایران د چار هزیمت و عقب نشینی اجباری می گردند و ارتش به حکومت رسید و یابسه حمایت نشسته، شدیدا در معرض وسوسه های گوناگون بین الطلی قرار خواهد داشت و چنین وضعیتی موجب حوادثی خواهد بود که درست در جهت نقض جمهوری و پیدایش مجدد "ضد جمهوری" خواهد گردید.

تزدیگری که شدیدا "رایج است" جمهوری مکتبی می باشد. این نظریه در قالب "جمهوری دموکراتیک خلق برهبری حزب طبقه کارگر" و "جمهوری توحیدی اسلامی" و... در طیف چپ و اسلامی هوادار و مروج دارد.

اولا ترکیبات فوق دست کم از نقطه نظر ارتباط بین مفاهیم بکاررفته، کاملا "ضد و نقیض" می باشند و بدین گونه اصول و ارکان جمهوری که در اول مقاله مختصرا توضیح دادیم با همزبونی کامل حزبی و سیاسی مذکور سازگار نیست. ما در اینجا قصد تکرار فحایسی را که رژیم خمینی در این سه سال اخیر تحت عنوان "جمهوری اسلامی" و "رژیم مکتبی" انجام داده است نداریم. هرکسی می تواند وضع مصیبت بار کنونی را با مطالبات و مندرجات آمده در کتاب "ولایت فقیه" آقای خمینی مقایسه کند، و خواهد دید که "امام مبه" مو مکتوبات خود را بیاد هر کرده است و تشکلاتی آنجاست که کمبانی که از همان سالها با وی بوده اند و برایش "گزارش" تهیه می کرده اند به کتمان افکار و نوشته ها آگاهی نداشته اند و تنها به "مصلحت گوئی" های خمینی در بارین اعتماد نموده اند. اما فعلا "بانقطه نظرات" مکتبی "گروهامت و حزب توده" هم کاری نداریم، چرا که این دو گروه در اردو بیجا گان و در کنار ولایت فقیه قرار دارند. ماهه جزئیات مندرجه در جزوه "حکومت جمهوری اسلامی" نوشته بنی صدر نیز فعلا نمی پردازیم و آنرا به موقع یگنر موکول می کنیم. به نظریه "جمهوری دموکراتیک خلق برهبری" ... نیز که طرحی ایدئولوژیک (مکتبی) می باشد شخصا درجائی دیگر اشاره خواهیم داشت. در این مختصر جای برای کند و کاو مفصل نظریات مذکور نیست. در اینجا ما به اساس تئوریک مسئله مکتبی بودن "جمهوری" توجه داریم.

ما در ایران کنونی با جامعه های سروکار داریم که مجموعه ای از عوارض دوران ۵۰ ساله دیکتاتوری پهلوی و ویرانگری دو سال و نیمه رژیم خمینی به آن عواقب فلاکت بار قرون و اعصار گذشته اش اضافه شده است. بنوشته احمد اشرف تاریخ ایران "میان شرایط و گانه اقتدار و سلطه حکومت مرکزی و نظام خودکامه شهیدری متمرکز از یکسو و یاپاشیدگی، که همراستا

ضائی است که باعث سیادت ارتش بر سیاست گردد. و اما عده ای برای تصویرند که ارتش تکیه گاه اصلی جمهوری دموکراتیک گردد و جمهوری نویای مارا ارتش نگذارد! این تر "خونخیزی دموکراتیک" نیز قابل تحقق نیست، این ارتش به هیچ وجه اعتماد به نفس دموکراتیک ندارد زیرا:

- شکست غرور ارتش در بهمن ۵۷ به سبب صدور فرمان "تسلیم" و "بی طرفی" از جانب آمریکا، تعادل دوران آقائی افسران و ژنرالهای ارتش را بگلی برهم زد.

- تصفیه های خونین و متعدد در ارتش سهمترین عناصر رهبری کننده را از بین برد و از نقطه نظر کیفیت فرماندهی ارتش دچار ضعف شدید شد. از طرفی در میان عناصر بالائی ارتش روحیه دموکراتیک به هیچ وجه ریشه و گسترش ندارد.

- هجومهای ایدئولوژیک ملایان بی دانش و وقیحی که تحت عنوان "مدیران سیاسی- ایدئولوژیک ارتش" بین درین بد ارکان فکری و عناصر نظامی می برنند و جابجائی و انتقال پست در ده های بالا و میانه ارتش، روحیه نظامیان را یکسر سرشکسته و لذا متعایل به انتقام جویی و جیسا جولاندهی مجدد گردانست. این روحیه، پشتوانه مساعدی برای استقرار دموکراسی و جمهوری دموکراتیک نمی باشد. ضدیت با آخوند ها بمعنی حتما دموکرات و مترقی بودن نیست، همانطوریکه می دانیم ضدیت با شاه و سلطنت نیز ضرورتا مصداق آزادی و دموکراسی نگردید و آن وحدت ضد شاهي پرده ساتری بر کثرت گرایشات و افکار کاملا متضادی بود. اکنون نیز صرف ضدیت با آخوند بسم معنی مترقی و دموکراتیک بودن نمی دهد باید بطور مثبت دانست که (قلان جریان) چه می خواهد.

- پایه های سربازی ارتش کماکان از میان روستائیان و اکثرا از آن لایه های شهری می آیند که تعصبات مذهبی و عادات سنتی و غیر دموکراتیک با کسر دار روزمره و گرایش سیاسی آنها عجین است. این پایه نیز هنوز برای دفاع از جمهوری دموکراتیک قابل اعتماد نمی باشد.

با این تفصیل باید متوجه باشیم جمهوری نویای ایران بعد از خمینی، نمی تواند در سایه چنین ارتشی رشد و نمو کند. اما تردیدی نیست که افکار و اندیشه های آزاد یخواهانه و حتی چپ نیز در میان افسران و درجداران جوان ما خصوصیرسند همافز، هواداران فراوانی دارد، لکن این وضع هرگز نمی تواند ضمانت جمهوری دموکراتیک محسوب گردد. از طرفی دیگر نکته ای که بسیار حائز اهمیت می باشد اینست که با ورود مجدد و فعالانه ارتش به

کردن این شروط و قیود هم صلاحت نشان دهنده
مجبر خواهد بود کتبه ارکان و اصول جمهوری
زائقه کرده و زیر نقات "جمهوری مکتبی" به استبداد
و دیکتاتوری مبادرت کند. اساساً "تحلیل مکتبی و
ایدئولوژی جز با دستگا ههای ترور فکری و فیزیکی
ممکن نیست و همه این ابزار و وسائل چه نوع الهی"
آن وجه انواع باصطلاح "ارد و گاه" آن هیچگونه
قربانی با ارکان جمهوری و دموکراسی ندارند. زیرا
همانطور که اشاره کردیم در جمهوری، اصل برانتخاب
آزاد و نظارت مردم بر کارهاست و هیچکس رانمی توان
مجبر کرد که "آزاد اند" تحلیل را بپذیرد. تجربه
شکست حکومت های مکتبی قرن وسطی، رشد گرایش
مذهبی در مالک "ارد و گاه" و کاره گیری فیلینها
نفر از توده مردم از کتبی های اسپانیا (بهنگام
همکاری با فرانکو) و نیز اوج گیری مقاومت توده های
کارگر در اروپای شرقی و بویژه در تجربه زنده و حی
و حاضر از نفرت فزاینده مردم زحمتکش و شهروندان
آزاد یخواه، از فشارها و رژیم های "مکتبی" پیش
روی ماست: ایران دوران خمینی و نه پستان امروز.

اکنون دیگر این مسئله برعام و خاص معلوم است که
اندیشه ها و نظریات مکتبی تنها در جریان و جنبش
ایوزیمین جاذبه داشته و فقط از طرق آزاد آینه و
د او طبله است که در د راز مدت هوادار و علاقمند و
محقق واقعی می یابد. بنابراین باید یگر بر این
نگته اساسی تاکید می کنیم که حکومت جمهوری برای
ایران امروز جز جمهوری واقعی یعنی دموکراتیک
نمی تواند باشد. جامعه ما نباید لائل تاریخی کهن
و مصیبت های گذشته نزد یکش، در عطش یک فرصت
طولانی دموکراتیک می سوزد و این راه را بستنی در
جمهوری دموکراتیک خواهد آزمود.

و اما چه نوع جمهوری دموکراتیک؟ متمرکز و متمرکز
(بامرکزیت ریاست جمهوری، مرکزیت نخست وزیر)
یا غیرمتمرکز و فدرال؟ روش مارکسیستی برای پاسخ
به این پرسش عبارتست از استنتاج جواب مشخص
پس از کاوش شرایط مشخص جامعه خودمان می باشد.
در این باره ما در آینده خواهیم نوشت.

من. البرز

۶۰/۷/۱۲

توضیح

بنابر اصول دموکراتیک مورد قبول و عمل
"شورای متحد چپ" مقاله مندرج در "پیام آزادی"
میتواند با ما به بین انضا باشد.

"شورای متحد چپ برای دموکراسی و استقلال"

سلطه نظام ملوک الطوائفی و خانان یا نظام پسر
تاسی برآکنده بود و در آن ملوک الطوائفی بسا
شبهت ران محلی خود نامه حکومت داشتند از دیگر
سوی، نوسان می کرد. (موانع تاریخی رشد
سرماینداری و دموکراسی ص ۱۲۸)

و جامعه ما به سبب قطع بین درین روند های تاریخی
رشد و تکامل تاریخی و عدم موفقیت در صنعتی شدن
و مرکوب دائم و شدید نهضت های ترقی طلبانه
موفق به استقرار "دموکراسی" نگردید. در دوران
۱۵ ساله آخر پهلوی، بارونتی گرفتن با زارنست
تحولات متعدد در طرح های امپریالیستی و
شریفات توسعه مناطق سرماینداری و صدیر کالا های
سرماینداری و بسیاری علل سیاسی- اجتماعی داخلی،
بهر روز چتر استبداد شدید حکومت شاه،
طرح های اصلاحات ارضی و سرمایندگداری های متعدد
صنعتی و گسترش بازار کالا ها و بازار کار، همه و همه
جامعه را از نقطه نظر طبقه بندی بسرعت دچار
تحول نمود، به دن اینکه در عرصه های سیاسی و فرهنگی
اقتدار و طبقات امکان بخود آتی، رشد و شکوفایی
آزاد اند و شرکت در سر نوشت سیاسی کشور بیاورند.
جامعه علیرغم توسعه صنعتی و سرماینداری تصادف
سیاسی- فرهنگی نیافت و استبداد کهن بسا
تجهیزات و تمهیدات مدرن دیکتاتوری در آمیخت.
نهضت عظیم سال ۵۷ نیز بجای آزادی و دموکراسی
و فرصت برای بهره گیری وسیع ترین اقشار و طبقات از
از دستاوردهای انقلاب، عملاً به مصیبت سیاسی و
استبداد خرفناک جدیدی انجامید. پروسه
ایدئولوژی زدگی اسلامی که با فشار شدید آداب و
ستن و به وساطت کتبه باورهای الهی و مذهبی
توده های پیش برده شد، عملاً در میان وسیع ترین
توده های شهری ناکام گردید و رژیم برای تداوم
سلطه خود مجبور به استفاده از ابزار مرکوب و تهر
عریان شد. تجربه اخیر به خوبی نشان
می دهد که اشتقاق اجتماعی نسبتاً پیشرفتگی که
بویژه در شهرهای ایران رخداد داشت، به پیرای
معج تبلیغاتی "یک ایدئولوژی" و "یک مکتب" نمی
باشد. اقشار و طبقات، به تناسب منافع و تمایلات
و سطح درک و دانش سیاسی خود، خواهان توسعه
و گوناگونی و سپس انتخاب نظر و موضع می باشند.
بنابر آن دیگر محیط اجتماعی کنونی ما پیشرفت تراز
آنست که بتوان با صرف تبلیغ و ترویج جامعه را مکتبی
نمود (وتازه اگر هم می شد جز انجام فکری و
ایدئولوژیک محصول بدرد بخیری نمی داشتیم) و در
نتیجه رژیم که به تید "ایدئولوژیک" و "مکتبی" بسر
جمهوری اصرار ورزد و بخواهد در موقع پیاده